**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

کلام در بررسی صور عروض اضطرار به اطراف علم اجمالی بود و آیا عروض اضطرار در این صور باعث می‌شود که علم اجمالی منجز نباشد یا نه؟

صورت دوم این بود که موضوع تکلیف شکل گرفت و ثابت شد. در مثال ما روز شنبه یک قطرۀ خونی در یکی از دو مایع افتاد ولی مکلف هنوز علم ندارد بعد روز یکشنبه اضطرار پیدا شد به شرب یکی از این دو مایع معین، مضطر شد سرکه بخورد، روز دوشنبه علم اجمالی پیدا کرد به ثبوت تکلیف بینه شهادت داد که روز شنبه یک قطرۀ خونی در یکی از این دو مانع افتاد. اینجا آیا پس از عروض اضطرار نسبت به باقی اطراف و غیر از مضطرالیه احتیاط واجب است و علم اجمالی نسبت به آنها منجز است یا نه اصل برائت جاری است و احتیاط واجب نیست؟

گفتیم جمعی از اصولیین در این صورت هم قائل به وجوب احتیاط هستند از جمله محقق نائینی در دوره‌های سابق درسشان ادعا کردند که احتیاط واجب است که بیانی داشتند که مختصر اشاره کردیم. بعد محقق نائینی در دوره‌های اخیر به بیان سابقشان سه اشکال وارد می‌کنند و می‌فرمایند نخیر جای احتیاط نیست.

عرض ما این است که در این مورد با یک توضیحی که عرض می‌کنیم نکتۀ محوری کلام محقق نائینی مورد مناقشه قرار می‌گیرد و عرض ما این است که اینجا جای احتیاط نیست. بعد یک بیان دیگری بر لزوم احتیاط است که باید اشاره کنیم و پاسخ دهیم.

خلاصۀ مطلب این است که روشن است که حکم عقل به اشتغال و لزوم احتیاط در موردی است که احتمال عقاب ثابت باشد و دافع هم نداشته باشد. اما اگر در موردی موضوع تکلیف ثابت بود اما به جهت دیگری مؤاخذه و عقاب مهمل بود یا احتمال عقاب را دفع کردیم، دیگر اشتغال ذمه نخواهد بود ما تکلیف با احتمال عقاب نداریم لذا موضوع احتیاط خود به خود منتفی می‌شود.

مطلب محقق نائینی و نکتۀ محوری ایشان این بود که روز شنبه که قطرۀ خون افتاد یا در ظرف سرکه یا ظرف آب، تکلیف ثابت داریم، یعنی تکلیف منجز و احتمال عقاب، روز یکشنبه اضطرار آمد روز دوشنبه علم اجمالی، روز دوشنبه شک داریم آیا تکلیف منجز ثابت در روز شنبه با عروض اضطرار ساقط شد یا نه؟ در صورت ثبوت تکلیف و شک در سقوط اصل اشتغال جاری است. می‌گوییم نسبت به مضطرالیه غیر از ظرف سرکه باید احتیاط کند این نکتۀ محوری محقق نائینی بود.

عرض ما این است که از ایشان سؤال می‌کنیم قبل از عروض علم اجمالی روز شنبه که من هنوز علم اجمالی ندارم آیا بر من تکلیف با احتمال عقاب ثابت بوده است با اینکه من جاهل به تکلیف بوده‌ام؟ آیا با جهل من به تکلیف در روز شنبه این احتمال عقاب که منجز تکلیف است از کجا آمد؟ اگر می‌گویید از علم اجمالی روز دوشنبه احتمال عقاب و تکلیف منجز روز شنبه حادث شده است، اینکه غیر معقول است، چون نتیجه‌اش «تأثیر ما هو المتأخر فی المتقدم» است و این هم محال است و اگر می‌گویید تکلیف با احتمال عقاب در روز شنبه بدون علت شکل گرفته است حصول معلول بدون علت محال است.

**نتیجه:** اصلا نسبت به روز شنبه چون عالم به تکلیف نبوده تکلیف منجز ثابت نیست، تکلیف با احتمال عقاب ثابت نیست که شما بگویید روز دوشنبه شک در سقوط دارم، اصل احتیاط جاری کنم. نخیر روز دوشنبه که علم اجمالی آمد نسبت به ظرف سرکه اضطرار حکم وجوب اجتناب را برداشت که الان بعد از علم اجمالی ثابت شد نسبت به ظرف آب شک بدوی دارم آیا وجوب اجتنابی برای آن هست یا نه؟ اصل حل می‌گوید وجوب اجتناب ندارد. پس بیان سابق محقق نائینی و جمعی دیگر بر اصل اشتغال در این صورت تمام نیست.

**دلیل دوم بر جریان اصل اشتغال در صورت دوم اضطرار: تمسک به استصحاب کلی قسم دوم**

دلیل دومی بر جریان اصل اشتغال در این صورت مطرح شده است آن دلیل، تمسک به استصحاب است استصحاب کلی قسم دوم. ابتداء مثالی را عرض کنیم بعد تنظیر کنیم ما نحن فیه را بر این مثال، زید یقین داشت محدث بوده است ولی حدث اکبر یا اصغر نمی‌دانست، رفت وضو گرفت بعد از وضو شک دارد الان طاهر است یا طاهر نیست، اینجا استصحاب فرد جاری نیست به خاطر اینکه اگر حدث، حدث اصغر بوده است با وضو مرتفع شد، شک در بقاء ندارد که استصحاب جاری کند. اگر حدث اکبر بوده است، حدث اکبر مشکوک الحدوث است یقین به حدوث ندارد تا استصحاب کند. پس استصحاب بقاء حدث اصغر جاری نیست چون یقینا مرتفع شده است و استصحاب بقاء حدث اکبر جاری نیست چون شک در حدوث دارد، استصحاب فرد مردد بین فرد اصغر و فرد اکبر جاری نیست چون بارها در اصول و فقه به مناسبتهای مختلف اشاره کرده‌ایم که فرد مردد نه وجود دارد و نه ماهیت، اصلا چیزی نیست که او را استصحاب کنیم.

در این مثال بعضی از اصولیین گفته‌اند ما استصحاب فرد جاری نمی‌کنیم نه فرد معین و نه فرد مردد بلکه استصحاب کلی جاری می‌کنیم به این معنا که کلی حدث بدون فرق بین اصغر و اکبر ثمره دارد، مثلا مسّ آیات قرآن بر محدث ممنوع است چه محدث به حدث اکبر و چه محدث به حدث اصغر، اینجا ارکان استصحاب تمام است و ثمره هم دارد. مکلف یقین داشته است که محدث است الان شک دارد آیا کلی حدث باقی است یا نه؟ اثر هم دارد، یقین سابق و شک لاحق استصحاب می‌کند کلی حدث را، می‌گویند نتیجه این می‌شود که باید یک غسل هم انجام بدهد و احتیاط کند تا یقین کند کلی حدث برطرف شده است. می‌گویند این استصحاب کلی دوم است.

همین مثال را بر ما نحن فیه تطبیق داده‌اند و نتیجه گرفته‌اند وجوب احتیاط را، به این معنا که روز دوشنبه که علم پیدا کرد یک قطره خون افتاده است اینجا نجس واقعی داریم، وجوب اجتناب دارد، حرمت شرب دارد نسبت به ظرف سرکه نمی‌تواند استصحاب کند وجوب اجتناب را چون اگر خون در ظرف سرکه افتاده باشد اضطرار تکلیف را برداشت، یقین داریم به ظرف سرکه وجوب اجتنابی نیست اگر بود اضطرار برداشت، نسبت به ظرف آب هم نمی‌توانیم حکم وجوب اجتناب را استصحاب کنیم چون یقین سابق نیست ما یقین نداشتیم قطرۀ خون در ظرف آب افتاده است، استصحاب فرد مردد هم که جاری نیست.

ولی مستدل می‌گوید استصحاب کلی قسم دوم اینجا جاری می‌کنیم به این بیان که یک کلی وجوب اجتناب یقین داریم روز شنبه جعل شده است، بالاخره قطرۀ خون افتاد یا در ظرف آب یا ظرف سرکه پس روز شنبه یکی کلی وجوب «اجتنب عن النجس» وجود داشت روز یکشنبه شک دارد با وجود اضطرار به ظرف سرکه آیا «اجتنب عن النجس»رفع شد یا نه؟ یقین سابق شک لاحق، استصحاب می‌کند بقاء وجوب اجتناب را و می‌گوید هنوز وجوب اجتناب هست پس باید از ظرف آب هم اجتناب کند تا یقین پیدا کند به فراغ ذمه لذا گفته شده در صورت دوم استصحاب کلی وجوب اجتناب از نجس به عنوان استصحاب کلی قسم دوم اینجا جاری می‌شود.

باید بررسی کنیم ببینیم آیا استصحاب کلی قسم دوم اینجا فرض می‌شود یا نه و آیا با جریان این استصحاب وجوب اجتناب از ظرف آب ثابت می‌شود یا نه؟

مطالب محقق خوئی را در رد این استصحاب مطالعه کنید تا به بررسی آن برسیم[[2]](#footnote-2).

1. - جلسه 36 – مسلسل 154– شنبه – 08/09/1399 [↑](#footnote-ref-1)
2. - مصباح الأصول ( طبع موسسة إحياء آثار السيد الخوئي ) ؛ ج‏1 ؛ ص450:« و الجواب عن هذه الشبهة: أنّ المقام ليس مجرى للاستصحاب و لا لقاعدة الاشتغال، فانّ الاستصحاب أو القاعدة إنّما يجريان فيما إذا كانت الاصول في أطراف العلم الاجمالي ساقطة بالمعارضة، كما في الشك في بقاء الحدث المردد بين الأصغر و الأكبر بعد الوضوء، فانّ الأصل في كل منهما معارض بالأصل الجاري في الآخر، و بعد تساقطهما يرجع إلى الاستصحاب ويحكم ببقاء الحدث الجامع بين الأكبر و الأصغر. و هذا بخلاف ما إذا كان الأصل جارياً في بعض الأطراف بلا معارض كما في المقام، فانّ التكليف في الطرف المضطر إليه معلوم الانتفاء بالوجدان، فلا معنى لجريان الأصل فيه، و في الطرف الآخر مشكوك الحدوث فلا مانع من الرجوع إلى الأصل فيه، فليس لنا علم بالتكليف و شكّ في سقوطه حتّى نحكم ببقائه للاستصحاب أو لقاعدة الاشتغال، كما في مثال الحدث المردد بين الأكبر و الأصغر، لأنّ التكليف في الطرف المضطر إليه منفي بالوجدان، و في الطرف الآخر مشكوك الحدوث و منفي بالتعبد للأصل الجاري فيه بلا معارض، و من هنا نقول بأنّ المرجع عند دوران الأمر بين الأقل و الأكثر الارتباطيين هي البراءة، فانّه مع الاتيان بالأقل يشك في بقاء التكليف المعلوم بالاجمال، و مع ذلك لا يرجع إلى الاستصحاب و لا إلى قاعدة الاشتغال، و ليس ذلك إلّا لأنّ منشأ الشك في بقاء التكليف احتمال تعلّقه بالأكثر الذي يجري فيه الأصل بلا معارض، فالتكليف بالأقل ساقط بالامتثال، و التكليف بالأكثر مشكوك الحدوث من أوّل الأمر، و منفي بالتعبّد للأصل الجاري فيه بلا معارض، فلم يبق مجال للرجوع إلى الاستصحاب أو قاعدة الاشتغال.». [↑](#footnote-ref-2)